

وضعیت کلیسای ایران : قبلا گفتیم که وضعیت کلیسای ایران در شورای سلوکیه در سال 410 میلادی تثبیت گردید و شخصی بنام جاتلیق یا کاتولیکوس رئیس آن بود و در برابر دولت مسئولیت تام داشت. بعدها این کلیسا به شکل یکی از «ملت‌ها» در داخل ایران درآمد و جاتلیق مشغول جمع آوری مالیات‌ها از اعضا کلیسا نیز گردید. هیجده سال پس از استقرار وضعیت بالا نهضت نسطوریت شروع شد و سیل نسطوریان اخراجی روم به طرف ایران سرازیر گردید به طوری که تا اواخر قرن پنجم کلیسای ایران نسطوری شد و دیدیم چگونه مسیحیان ایران خود را از روم جدا کرده از این جدایی نیز شادمان بودند و مضرات این عمل را نیز ذکر کردیم. در اواسط قرن پنجم تعلیمات (یک جنبه) (1) راجع به شخصیت مسیح شیوع پیدا کرده بود که در مصر و سوریه رایج شده بود. کلیسای روم هم نسطوریان را و هم (یک جنبه) ها را خارج کرده بدعتکار شمرده بودند و خود را (کاتولیک) یا (ارتودکس) نامیده بودند ولی سایر کلیساها نیز خود را به این اسامی می‌نامیدند. از این جهت مشرقیان کلیسای مغرب را (ملکیت) (2) می‌نامیدند یعنی مردمان ملک- مردمانی که تبعیت امپراتور روم را قبول کرده بودند.

تقسیمات : در قرن هفتم یعنی در بدو اسلام ما بین مسیحیان این تقسیمات وجود داشت:

- 1 - ملکیت‌ها
- 2 - یعقوبی‌ها
- 3 - نسطوری‌ها

البته در اینجا فرصت نیست وارد بحث در علل پیدایش و موجبات این جدایی‌ها بشویم. به طور خلاصه می‌توان گفت که : (ملکیت‌ها) تجسم خدا را حقیقتی گرفته معمای فلسفی را به خود واگذارند و حال این که نسطوری‌ها و (یک جنبه‌ها) سعی بلیغ کردند که این معمای فلسفی را حل کنند و در این راه حقیقت کامل تجسم را از دست دادند. اختلافات ناچیز بود ولی سبب ضعف گردید، از بحث ما خارج است که زیادتیر از این وارد بحث در اختلافات جزئی شویم ولی باید بگوییم که اختلافات در اصل جزئی بود اما چون اختلاف شروع شده بود و با هم متفق نشده بودند به صورت اختلاف ماند و در برابر اسلام کلیسای واحد متحدی وجود نداشت. حتی یک نویسنده یعقوبی نسطوریان را در نوشته‌های خود «کافر» قلمداد می‌کند (3) ولی چنان که می‌دانیم اختلافات آنها اساسی نبود چنان که اسقف نسطوری قرن 9 موسوم به (ایلیا جوهری) که اسقف دمشق بود راجع به اختلافات می‌نویسد : «...بنابر این با این که در بیان باهم اختلاف دارند در معنی با یکدیگر متفق می‌باشند و با این که در ظاهر با هم مخالفند در باطن با یکدیگر موافق می‌باشند- تمامی آنها پیرو یک ایمان و مؤمن و خدمتگذار یک خداوند هستند. در این طور چیزها اختلافی در بین آنان نیست و وجه تمایزی موجود نمی‌باشد مگر احساسات و کشمکش‌های فرقه‌ای» (4). قسمت اعظم کلیسای ایران در زمان حضرت محمد نسطوری بود و به 6 ناحیه تقسیم می‌گردید. در زمان حضرت محمد کلیسای نسطوری قسمت اعظم کلیسای ایران را تشکیل می‌داد و قوت آن بیشتر در عراق و بین النهرین نهفته بود و به 6 ناحیه زیر تقسیم می‌گردید که هر یک زیر نظر یک اسقف اداره میشد:

- 1 - بابل که پایتخت آن مداین یا تیسفون بود که مرکز کاتولیکوس نیز بود.
- 2 - شوش یا خوزستان که اسقف نشین آن جندی شاپور بود. این شهر مرکز دانشکده پزشکی نسطوریان بود که مبدأ نهضت طب اسلامی گردید.
- 3 - نصیبین که اسقف نشین آن نیز همان شهر بود.
- 4 - بصره که نیز اسقف نشین بود و بعدها مرکز حکمت الهی اسلامی نیز گردید.
- 5 - اربیل که اسقف نشین نیز بود.
- 6 - کرکوک که اسقف نشین نیز بود.

البته مسیحیان ایران به این شش ناحیه محدود نبودند و ذکر اینها در مبحث ما راجع به قبل از اسلام گذشت و دیگر در اینجا تکرار نمی‌کنیم.

آمار مسیحیان در عراق : راجع به تعداد مسیحیان در عراق مدارکی که در دست داریم این است که عمر در شش ناحیه مذکور در بالا از 500,000 نفر غیر مسلم خراج می‌گرفت و چون این عده فقط کسانی بودند که توانایی جنگ داشتند می‌توان گفت که همه جمعیت از زن و مرد و اطفال به 1,500,000 نفر می‌رسید، از این عده چه اندازه یهودی و چه اندازه مسیحی بودند. مشکل است تعیین کرد ولی یقین است که اکثریت آنان را مسیحیان تشکیل می‌دادند.

آمار مسیحیان در عراق : راجع به تعداد مسیحیان در عراق مدارکی که در دست داریم این است که عمر در شش ناحیه مذکور در بالا از 500,000 نفر غیر مسلم خراج می‌گرفت و چون این عده فقط کسانی بودند که توانایی جنگ داشتند می‌توان گفت که همه جمعیت از زن و مرد و اطفال به 1,500,000 نفر می‌رسید، از این عده چه اندازه یهودی و چه اندازه مسیحی بودند. مشکل است تعیین کرد ولی یقین است که اکثریت آنان را مسیحیان تشکیل می‌دادند.

رابطه مسیحیت با اسلام

عربستان به روی خاریان بسته نبود: این عقیده که شبه جزیره عربستان به روی تمدن بسته بود و اعراب همه وحشی بودند عقیده قدیمی و غلطی است. عربستان از روزگارهای باستان با خارج تجارت داشت و نیز از راه ایران، سوریه و مصر نفوذ فرهنگی می‌یافت، «...الذی علم با لقلع. علم الانسان ما لم یعلم...». سوره العلق آیه 3 و 4 دو آیه فوق و آیات دیگر در قرآن می‌رساند که عوامل اولیه تمدن یعنی نوشتن و خواندن در مکه رسم بوده است بنابراین توحش آن طورها که معمولاً به آن معتقدند در عربستان وجود نداشته است. کتاب مقدس به عربی ترجمه نشده بود. اگر مسیحیان همت گماشته و کتاب مقدس را پیش از قرآن به زبان عربی درآورده بودند ممکن بود چگونگی وضعیت مذهبی در تمام مشرق زمین تغییر کند ولی افسوس که مسیحیان به این کار دست نزده بودند. پیغمبر اسلام پیش قدم حقیقی فرهنگ در عربستان بود. درست است که یهودیان و مسیحیان در عربستان بودند و نیز از خارج با آن رابطه داشتند ولی حضرت محمد را بدون شک باید پیشرو حقیقی فرهنگ در عربستان بشمار آورد.

اشعار جاهلیت: اعراب کمتر میل به مذهب داشتند چنان که اشعار جاهلیت کمتر رنگ مذهبی دارد. فقط گاه و ناگاه عقاید مذهبی در اشعار بعضی از آنها ملاحظه می‌گردد. از جمله در اشعار امرالقیس و امیه بن ابی الصلت که عقاید مسیحی در اولی بسیار سطحی و در دومی بی‌اندازه مغشوش است. در این اواخر محققین راجع به اصل و حقیقت تاریخی اشعار جاهلیت شک کرده‌اند و آنها را ساختگی می‌دانند ولی این عقیده هنوز کاملاً ثابت نشده است. اگر اشعار جاهلیت ساختگی نباشد عقیده به وحدانیت که در آنها یافت می‌شود بدون شک باید از تأثیر مسیحیت باشد.

دوستی حضرت محمد با مسیحیان مخصوصاً در اواخر عمر: حضرت محمد مخصوصاً در اواخر که با یهود سخت مخالف شده بود با مسیحیان نظر ملاطفت داشت و ایشان را بسیار به خود و به اسلام نزدیک می‌دیدند و حتی از رهبان‌ها به خوبی تعریف می‌کرد با این که با زجر به جسم و رهبانیت شدید که بیگانه مسیحیت هم بود مخالف بود. «...ولتجدن اقر بهم موده للذین آمنوا الذین قالوا انانصاری ذالک بان منهم قسیسین و رهبانا و انهم لا یستکبرون...» سوره مائده آیه 81 روی هم رفته

می‌توان چنین نتیجه گرفت که حضرت محمد با مسیحیانی که خود دسترسی مستقیم به انجیل نداشتند حشر و نشر داشت و با عقاید متداول در میان آنها آشنا بود.

سرنوشت مسیحیان در دست اعراب جنگ‌های هراکلیوس و خسرو: موقع فتوحات اسلام مسیحیان در چه حال بودند؟ چند سال پیش از هجرت، خسرو پادشاه ساسانی تا مصر پیش رفته و اسکندریه را هم گشوده بود و در سال 615 اورشلیم در دست ایرانیان بود و گاه و ناگاه هم یهودیان و هم مسیحیان از دست ساسانیان آزار می‌دیدند. ولی در سال 622 یعنی در سه ماه قبل از هجرت، هراکلیوس حمله کرده مصر و اسکندریه و اورشلیم را پس گرفت و خسرو کشته شد. در عین همین اوضاع بوده است که حضرت محمد می‌بایستی نامه‌های خود را به خسرو پرویز و سایرین نوشته باشد.

تحلیل اتحاد به مسیحیان به منظور وحدت امپراطوری: هراکلیوس که می‌خواست وحدتی در امپراطوری ایجاد نماید به جفای مذهبی دست زد. اولاً یهودیان را نه فقط در مصر قتل عام کرد بلکه در آسیای صغیر و فلسطین و سوریه نیز.

سیروس معروف به مقسس و ظلم‌های او به قبطی‌ها: سپس می‌خواست نسطوری‌ها را با ملکیت‌ها و (یک جنبه‌ای‌ها) یکی کند و برای این کار به کمک چند نفر عالم علم الهی برای خود اساس تازه‌ای ریخت به اسم: «مونوتلیتزم» (5) که دو جنبه بشری و الهی مسیح را کنار گذاشته برای او یک اراده واحد قایل می‌شد. هراکلیوس نقشه‌اش این بود که این عقیده را تحمیل نماید و برای اینکار سیروس اسقف نسطوری را به مصر فرستاده او را فرماندار آنجا نیز کرد. اسقف نامبرده در راه تحمیل این عقیده تازه از هیچ‌گونه زجری خودداری نکرد. بنیامین اسقف قبطی خود را پنهان کرد و تا بعد از حمله عرب از پنهان‌گاه خود خارج نشد. بسیاری از قبطی‌ها جزو ملکیت‌ها شدند و بسیاری که توانستند فرار کردند. البته این کارها مردم مصر را برای حمله عرب آماده می‌کرد ولی نباید تصور کرد که اعراب مصر را به آسانی فتح کردند بلکه عامل عمده گشوده شدن مصر بدست اعراب خیانت سیروس بود که چون فرماندار بود کشور را بدست اعراب داد.

رفتار با مسیحیان: مسیحیان اهل کتاب بودند و با آنها چون با مشرکین رفتار نمی‌شد، البته اگر مقاومت می‌کردند زجر می‌دیدند ولی وقتی مملکتی یا شهری گشوده می‌شد مسیحیان می‌توانستند جزیه بدهند و مسیحی بمانند ولی دیگران مثلاً اعراب غیر مسیحی که مشرک بودند به حکم اجبار می‌بایستی اسلام آورند.

پیمان خالد بن ولید با مسیحیان بنوحیره: برای مثال پیمانی که خالد بن ولید با مسیحیان حیره بست در اینجا ذکر می‌کنیم: «این مکتوب خالد بن ولید است به مردم حیره. ابوبکر صدیق خلیفه پیغمبر خدا به من فرمان داد که وقتی که از مردم یمن برگردم نزد مردم عراق بروم، هم نزد اعراب و هم نزد غیر اعراب و آنها را به خدا و رسول او دعوت کنم، بهشت را به ایشان اعلام کرده و از جهنم آنها را الحذر دهم. اگر قبول کردند با آنها چنان رفتار شود که با مسلمین می‌شود و زیر همان احکام باشند. من به حیره آمدم و ایاض بن قبیصه الطائی و چند نفر دیگر از امنای حیره به ملاقات من آمدند. من ایشان را به خدا و رسول او دعوت کردم ولی آنها از قبول کردن ابراء نمودند. بنابراین من به ایشان جزیه دادن و یا با شمشیرکشته شدن را پیشنهاد کردم. آنها گفتند: «ما قدرتی نداریم که با تو بجنگیم ولی با همان شرایط جزیه دادن که با سایر اهل کتاب رفتار کرده با ما نیز پیمان بسته صلح کن.» من راجع به عده ایشان تحقیقات کردم و شماره ایشان 7000 مرد بود. پس از امتحان معلوم شد که 1000 نفر از ایشان به مرض‌های مزمن گرفتار می‌باشند. بنابراین عده که جزیه به ایشان تعلق گرفت 6000 نفر بود و ایشان با من به شرط پرداخت 60000 پاره نقره صلح کردند.

بنابر این من با ایشان پیمانی منعقد کردم که بنا بر آن همان شروطی که به اهل تورات و انجیل در سایر جاها تعلق گرفته است بآنها نیز تعلق بگیرد یعنی این که به مخالفت برنخیزند؛ کفار را بر علیه مسلمانان کمک نکنند، چه عرب باشند و چه غیر عرب و عیوب مسلمین را افشاء نکنند...» (6)

پیمان‌های دیگر: پیمانهای با بنی تغلب کمی عجیب است: پیمان‌های دیگری شبیه به پیمان‌های بالا با سایر قبایل مسیحی و با آرامنه بسته شد. بنی تغلب بین حس نژادی و احساسات مذهبی گیر بودند. از طرفی می‌خواستند جزو غیر اعراب (غیر مسلمین) شمرده نشوند و از این جهت نمی‌خواستند جزیه بدهند و از طرف دیگر نمی‌خواستند مسیحیت خود را از دست بدهند. از این جهت بنا به گفته ابویوسف آنها با عمر پیمانی بستند که بر طبق آن مثل مسلمانان و به عوض جزیه دو برابر صدقه به فقراء بدهند و بچه‌های خود را هم غسل تعمید ندهند ولی به این شرط دوم هیچ وقت عمل نکرده بچه‌های خود را تعمید می‌دادند.

پیمان با نجران: بنا برگفته ابویوسف حضرت محمد یمن و نجران را نیز آزاد گذارد. راجع به نجران گوید: «نجران در تحت حمایت خدا و حفاظت محمد رسول او باشد؛ از اجناس ایشان، افراد ایشان، زمینهای ایشان و مذهب ایشان، غائبین آنها و حاضرین آنها و خویشاوندان آنها، کلیساهای ایشان و هر چه که در دست ایشان است چه کوچک و چه بزرگ. اسقف‌ها نباید از مرکز اسقفی خود منتقل شوند و یا راهبی از دیرش و یا کشیشی از کارش.» (7)

نقض پیمان توسط عمر: ولی بعدها عمر این پیمان را به بهانه اینکه حضرت محمد گفته است در شبه جزیره عربستان نباید دو مذهب باشد نقض کرده مسیحیان نجران را به عراق برد و یهودیان خیبر را بیرون کرد.

تقلیل مسیحیان نجران در عرض هشتاد سال: در تحت حکومت عثمان بن عفان و معاویه و یزید و حجاج یوسف و عمر بن عبدالعزیز گاهی مالیات‌های سنگین بر مسیحیان نجرانی بسته می‌شد و گاهی برداشته می‌شد ولی روی هم رفته عذاب زیاد کشیدند به طوری که در عرض 80 سال عده آنها از 40,000 به 4000 نفر رسید. از مسیحیان غیر عرب این طوره سرعت کاسته نمی‌شد و چنان بر می‌آید که به اعراب غیر مسلمان بیشتر فشار وارد میشد تا مسلمان شوند چنان که با بنی تغلب به طوری که قبلا ملاحظه شد.

شرایط تسلیم اورشلیم: نمونه دیگر از رفتار مسلمین با مسیحیان شرایط تسلیم اورشلیم است: «شرایط تسلیم اورشلیم که من عمر بنده خدا و امیرالمؤمنین به مردم اورشلیم پیشنهاد می‌کنم از این قرار است: به جان آنها امان میدهم، هم چنین به مال آنها- بچه‌های ایشان، کلیساهای آنها، صلیبهای ایشان و هر چه که مربوط به سلامت ایشان است، زمین‌های ایشان و همه مذاهب مختلفه ایشان، کلیساهای آنها نباید رو به ضعف گذارده خراب شود، موقوفات آنها نیز نباید پایمال شود و احترام آنها باید محفوظ بماند. املاک آنها باید محفوظ بماند هیچ کس نباید محل آسایش اهالی اورشلیم که به مراسم مذهبی خود اشتغال دارند بشود و نه آنها را زخمی کند.» (8) استقبال مونوفیست‌های سوریه از اعراب در قبال فشار رومی‌ها: هر اکلئوس امپراطور روم فرمان داده بود که تمام فرق باید از شورای «کالدسون» تبعیت کنند و هر کس نکرد دماغ و گوش او بریده شود، اجازه

نمی‌داد که یعقوبی‌ها پیش او حاضر شوند و خلاصه همه غیر از ملکیت‌ها در عذاب عجیبی گرفتار بودند از این جهت حمله اعراب را فرجی پنداشتند زیرا که از زیر یوغ آزاد می‌شدند.

مونوفیست‌های مصر و نسطوریان ایران نیز شاد بودند: بهمان علت مذکوره در بالا یک جنبه‌ای‌های مصر و نسطوریان ایران نیز از حمله اعراب شاد بودند.

نامه پاتریارخ ایرانی: نامه ای که (عیشوع یا هب) پاتریارخ به شمعون از اهالی (ریواردشیر) فارس نوشته است حاکی است که: «آن طائی‌ها یا اعراب که خدا حکومت سرزمین‌ها را به آنها عطا فرموده است اینک چنان که می‌دانی با ما هستند ولی حمله به مذهب مسیحی نکرده‌اند بلکه بر عکس با آن موافقت کرده، کشیشان ما را محترم شمرده و مقدسین ما را احترام کرده‌اند و به کلیساها و دیرها کمک‌هایی نموده‌اند.» (9)

توضیحات:

(1)- Monophysitism

(2)- Melkite

(3)- L.E.Brown, The Eclipse of Christianity in Asia, Na

(4)- از همان مأخذ شماره 1 از قول آسمانی

(5)- Monothelitism

(6)- نقل از ابویوسف ص 171 نقل از L. E. Brown

(7)- نقل از کتاب L. E. Brown

(8)- نقل از کتاب L. E. Brown

(9)- نقل از کتاب L. E. Brown